

میان هجرت و تبعید: جنگ و مناسک تطهیر (در) اروپا

سامان مهدور



۱.

در ششمین روز تجاوز نظامی اسرائیل به ایران، جمله‌ای از صدراعظم آلمان فریدریش مرس منتشر می‌شود: «این کار کثیفی است که اسرائیل برای همه ما انجام می‌دهد.»^۱ این پرسشی است از همه کسانی که در خود اتصالی با آلمان می‌یابند: آن کار کثیف برای من، به‌میانجی من، به‌رغم من یا علیه من انجام می‌شود؟ نقش «من» در تقسیم کار میان اسرائیل و «همه ما» چیست؟ دانشجویان، کارگران، روزنامه‌نگاران، پناهندگان، و سیاستمداران هر کدام پاسخی دارند. و در میان همه این گروه‌ها: ایرانیان - آلمانی‌ها، مهاجران موقت و پناهندگان که ماه‌ها به‌دشواری از طریق آب‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها و زندان‌ها به آلمان رسیده‌اند - باید تصمیم بگیرند. موشک‌های اسرائیلی قبل از بمباران خاک ایران به رؤیای شیرین کسانی حمله می‌کنند که می‌خواستند خود را به‌طریقی «از منجلاب خاورمیانه نجات دهند» و زندگی‌های «عادی» برای خود بسازند. حالا همه باید درباره خاورمیانه، ایران، اسرائیل و فلسطین فکر کنند.

۲.

^۱ "Das ist die Drecksarbeit, die Israel macht für uns alle." (۱۷،۰۶،۲۰۲۵)

امروز «ضد یهودستیزی» (Anti-antisemitism) از معدود دلالت‌های سیاست در آلمان است.^۲ در جامعه‌ای که به‌ندرت اثری از پرچم کشور در خیابان‌ها و شهرها پیدا می‌شود و با وسواس خود را از فرهنگ و تاریخ آلمانی و هرآنچه اثری از «مفهوم شیطانی» ملی‌گرایی و آلمانی‌بودن دارد، تهی می‌کند، آنچه می‌تواند معنایی برای سیاست خلق کند نفی یهودستیزی است.^۳ فریدریش مرتس می‌گوید: «مشکل یهودستیزی در آلمان یک مشکل وارداتی است.» آن ماشین جنگی غربی که خود را برای چند دهه وقف نابودی دشمنان اسرائیل کرده، حالا با پیامدهای عملی سیاست‌های خود در خاورمیانه روبرو می‌شود. میلیون‌ها نفر از خاورمیانه به اروپا مهاجرت می‌کنند و موجب «بحران مهاجرت» -این بحران نمادین اروپا- می‌شوند. گویی تاریخ یهودستیزی آلمانی از لوتر تا هیتلر یک واقعیت انحرافی است که منشأ آن را باید در بیرون از اروپا جستجو کرد. سارا احسان نویسنده ساکن آلمان درباره پدری می‌نویسد که از دخترش می‌خواهد دیگر از فلسطین طرفداری نکند، زیرا «[نباید] آنها از اسرائیل به اینجا برگردند.» اما اینکه یهودستیزی پدیده‌ای میان یهودیان و اروپاییان است، اینکه نابودی یهودیان آرزوی دوهزارساله جهان مسیحی و برنامه عملی دولت‌های مدرن اروپایی بوده، فراموش می‌شود. سرانجام، ضد یهودستیزی به آغوش متفکر منفور کارل اشمیت باز می‌گردد تا بتواند دوگانه دوست-دشمن را وارونه کند: سیاست عبارت است از نفی اصل شر یا همان دشمنان «نا-دشمن» (اسرائیل) که پیوسته می‌کوشد خود را به‌مثابه یک اصل منسجم ایجابی تعریف کند تا ریشه شر به بیرون از جهان مسیحی منعکس شود. در اینجا با مفهومی مناسبی از «تطهیر» سروکار داریم که وسواس گونه می‌کوشد فضیلت اخلاقی و اجتماعی را در قلمرو سلطه‌گر حفظ کند. معنای کار کثیف همین معادله مناسبی است.^۴ کشف «آلودگی درونی» به یک دوگانه خارجی نیاز دارد: مهاجری که با حضور منفی خود مسئولیت شرم تاریخی اروپا را بر عهده بگیرد و مهاجر دیگری که از طریق تعریف تمایز، ماهیت و گستره دسته اول را محدود و متعین کند. جنگ، نمایش انتقال این مسئولیت اخلاقی از اروپا به خاورمیانه است. بمباران غزه تا تهران، نمایش نمادین رستگاری

^۲ کمیته نفی یهودستیزی و هولوکاست (IHRA) یهودستیزی را به معنای «هرگونه ابراز تنفر از یهودیان» تعریف می‌کند که در هر شکلی از جمله نفرت از «مؤسسات جمعی» (بنابراین دولتی-نظامی!) یهودیان بروز پیدا کند. عبارت مشهوری از سخنرانی آنگلا مرکل در سال ۲۰۰۸ در پارلمان اسرائیل وجود دارد: «امنیت اسرائیل بخشی از مصلحت حکومتی (Staatsräson) آلمان است.» ایده مرکل بعدها به سرعت به عنصری رسمی و اساسی در ساختار دولت آلمان تبدیل شد. در سال ۲۰۲۱ ائتلاف دولتی امپل در سند رسمی ائتلاف اعلام کرد: «امنیت اسرائیل مصلحت حکومتی ماست» و در روز پایانی تهاجم اسرائیل به ایران، مرتس یک قدم جلوتر رفت: «مصلحت حکومتی ما دفاع از موجودیت دولت اسرائیل است.» توضیحات بیشتر در مقاله هانو هاوونشتاین در وبسایت مؤسسه رزا لوکزامبورگ: «Israels "Drecksarbeit" und die deutsche Staatsräson»، منتشر شده در ۳۰ ژوئن ۲۰۲۵.

^۳ طبق یک تئوری توطئه قدیمی، شهر بیل‌فلد وجود ندارد و ساخته و پرداخته رسانه‌هاست. این می‌تواند داستان خود آلمان هم باشد.

^۴ واژه کار کثیف به‌خصوص پس از انقلاب صنعتی در آلمان کاربردهای زیادی پیدا کرده است: با شکل‌گیری نیاز به مشاغل دشوار برای پاکسازی و تفکیک زباله‌ها؛ مشاغل که در جامعه آلمان قرن بیستم معمولاً مهاجرین ترک‌تبار حاضر بودند آن را بپذیرند. اما به تدریج معنای استعاری-اخلاقی دیگری هم برای این واژه شکل گرفت. مثلاً در جستجویی در آرشیو روزنامه اشپیگل با مقاله‌ای از سال ۱۹۷۹ درباره اقدامات خشونت‌آمیز راستگرایان افراطی در دانشگاه مونیخ مواجه می‌شوم که نویسنده ادعا می‌کند سران انجمن دانشجویی راستگرا «کار کثیف» خشونت در دانشگاه را به «اراذل و اوباش» تفویض کرده‌اند.

اروپا از گناه نخستین نسل‌کشی یهودیان است. به‌همین دلیل مسئله ایران در آلمان - حتی در میان ایرانی‌ها - همچنان «مسئله یهود» است و موقعیت پیچیده مهاجرین ایرانی در آلمان را تنها از طریق مسئله یهود می‌توان فهمید. فیگور آشنای فعال سیاسی ایرانی-آلمانی در پاسخ به این مسئله ظاهر می‌شود؛ در قامت رهبران احزاب و مدیران رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران و همه کسانی که در مواقع ضروری «نظر مردم ایران» را اعلام می‌کنند.

صبح روز اول تهاجم اسرائیل، روزنامه‌نگار مشهور ایرانی-آلمانی در پادکست صبحگاهی رادیو و تلویزیون آلمان^۵ حاضر می‌شود: «مردم ایران دیدگاه‌های مختلفی [درباره حمله اسرائیل] دارند... گروهی خوشحال شده‌اند و بعضی دیگر - که طرفدار فلسطین هستند- از این حمله ناراحتند... ولی در مجموع طبق نظراتی که می‌خوانم می‌توانم بگویم هشتاد یا نود درصد مردم خوشحالند.» و سردبیر ایرانی-آلمانی نشریه عمومی یهود^۶ که مهمان ثابت برنامه‌های تلویزیونی آلمانی درباره ایران است، در روز ششم جنگ می‌نویسد: «دکترین حکومتی ایران نابودی موجودیت صهیونیسم است. اما در مقابل اسرائیل به‌دنبال بازگشت به زمانی است که روابط نزدیکی با ایران داشت. بسیاری از ایرانیان خارج از کشور (Exile-Iranian) از دولت یهودی پشتیبانی می‌کنند.»^۷ این دو مورد نمونه‌هایی از صحنه‌آرایی رسانه‌های اروپایی هستند: تصاویر رعب‌آوری از تهدید وجودی اسرائیل، اضطراب یهودیان اروپا از حملات تروریستی مسلمانان و دولت ایران و گسترش بحران یهودستیزی در جهان.

در سایه این فشار رسانه‌ای، ایرانیان ساکن غرب حضور پررنگی در تظاهرات ضد نسل‌کشی ارتش اسرائیل ندارند. اگر هم اعتراضی هست، آنها تلاش می‌کنند تمایز خود و حامیان فلسطین را روشن کنند. در اعلامیه یکی از این محدود تجمعات کوچک، بدون هیچ توضیحی فقط یک عبارت «نه به جنگ» روی پس‌زمینه سفید نوشته شده و در گروه‌های تلگرام تأکید می‌شود: «بدون هیچ شعار سیاسی و پرچم.» تصاویر اندکی که منتشر می‌شود به تظاهرات اشباح می‌ماند؛ با کاغذهای سفید و نوشته‌های «نه به جنگ» در دست، در سکوت کامل، و با صورت‌های کاملاً پوشیده‌شده؛ با چنان دقتی که هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را با «چپ‌ها و عرب‌ها» اشتباه بگیرد. تمایز ایرانی-عرب بسیار کلیدی است و به میانجی اسطوره محقق می‌شود: افتخار پایان تبعید اول یهودیان به دست ایرانیان، نابودی ایران به دست اعراب مسلمان و نوستالژی استر و مردخای.^۸ احضار این روایت‌های مغشوش نه فانتزی یک دیاسپورای دلتنگ است، نه نوستالژی هویت‌گرای ایرانی؛ بلکه پدیده‌ای منحصر به ایرانیان ساکن غرب است. جامعه ایران باید استثنای خاورمیانه باشد و این تمایز معیار شناخت دوستان و دشمنان است، و شناخت اسرائیل، که دشمن دشمن این موجود استثنایی است. او هم محصول ماشین جنگی غرب است،

^۵ ۶:۳۰

^۶ Jüdische Allgemeine

^۷ مقاله فیلیپ پیمان انگل با عنوان “Ein notwendiger Schritt”، در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۲۵ در همین نشریه.

^۸ داستان استر در عهد عتیق درباره نجات دیاسپورای یهودی از سرکوب ایرانیان و انتقام از آنان است. این پیروزی در جشن پوریم نمایشی مناسکی پیدا می‌کند. عامل این نجات ملکه‌ای یهودی در دربار شاه ایران است.

هم قربانی تناقض آن. او به واسطه مفهوم «تبعید» درباره خود می‌اندیشد. تبعید است که می‌تواند خویشتن او را از خانه-وطن متمایز (و مبرا) کند. این فراخوان الهیات تبعید و دیاسپورا است.

۳.

ایرانیان بیرون ایران معمولاً «دیاسپورای ایرانی» خوانده می‌شوند، بی‌آنکه به ریشه‌های الهیاتی این مفهوم توجه شود. دیاسپورا اسطوره تأسیس هویت یهودی است و کاربرد آن در جهان معاصر، بی‌توجه به فهمی از تاریخ نجات یهودی که در این واژه متراکم شده است، می‌تواند موجب یک سردرگمی بزرگ شود. واژه دیاسپورا^۹ به معنای پراکندگی و تفرق برای اولین بار در ترجمه یونانی آیه ۲۸:۶۴ کتاب تثنیه به عنوان مجازات تبعید از سوی یهوه به کار رفته است؛ یعنی توسط مترجمانی که خود را به عنوان دیاسپورای یونانی زبان یهودی ادراک می‌کردند. در اینجا سخن از اسارت و تبعید اهالی یهودا به بابل توسط نبوکدنصر دوم شش قرن قبل از میلاد است. کتاب ارمیا وعده می‌دهد گروه اول تبعیدیان رستگار می‌شوند و در آخر الزمان باز خواهند گشت، اما بقیه یهودیان که در سرزمین یهودا باقی ماندند زندگی پرنجی در دیاسپورا خواهند داشت. دور شدن از اورشلیم در تجربه یهودیان عهد باستان به معنای برکنده شدن آنها از ریشه‌هایشان در سرزمین مقدس (صهیون) بود. در اینجا معادله‌ای میان خدا و قوم برقرار است: گناه در سرزمین مقدس متناظر است با دیاسپورا در سرزمین نامقدس. با این حال، ارمیا به یهودیان وعده می‌دهد، سرانجام روزی دیاسپورا به پایان خواهد رسید و این نجات حتی برتر از داستان خروج قوم اسرائیل از سرزمین فرعون است.^{۱۰} این امید را نباید با پروژه غربی صهیونیسم ملی در سرزمین فلسطین اشتباه گرفت. ایده یهودی نجات مبتنی بر این باور است که یهودیان در سراسر جهان پراکنده شده‌اند. تاریخ یهودی در دینامیک دو نیروی متضاد به پیش می‌رود: میل به بازگشت و فراموشی خانه. مفهوم دیاسپورا رشته ضعیفی میان این دو نیرو برقرار می‌کند: یهودی می‌خواهد به خانه برگردد، اما می‌داند که راه را فراموش کرده و باید تا ظهور منجی منتظر بماند. صهیونیسم ملی این رشته ضعیف را پاره می‌کند، زیرا دیگر نمی‌خواهد به این فراموشی ادامه دهد؛ و ادامه این داستان را همه می‌دانیم. دیاسپورا نمی‌تواند در نسبت با خانه‌ای که مختصات جغرافیایی دارد و رازآلودگی خود را از دست داده است، یهودی بماند. در دولت اسرائیل نهادی به نام «وزارت دیاسپورا» وجود دارد که در صفحه رسمی خود، مأموریتش را «تقویت ارتباط دولت اسرائیل با یهودیت جهانی» اعلام کرده است. عبارت استفاده شده در این تعریف، دیاسپورای یهودی است، نه دیاسپورای اسرائیلی؛ این تمایز را باید جدی گرفت. نهاد ناآرامی در تجربه دیاسپورا است که بدون درونی کردن تاریخ نجات، در هیأت جنگ و تخریب آخر الزمانی در تاریخ ظاهر می‌شود. صهیونیسم از خانه، تبعید و تعلق اسطوره‌زدایی می‌کند. دیاسپورای اسرائیل نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا تجربه دیاسپورا تنشی درونی در ارتباط فرجام‌شناختی با مکان مقدس است و صهیونیسم ملی وانمود می‌کند وجودش بدون این تنش درونی ممکن است.

^۹ διασπορά

^{۱۰} برای توضیحات بیشتر فصل ۳۶ کتاب Theologie des Alten Testaments نوشته Konrad Schmid را ببینید.

بحران ناخواسته‌ای که در ساخت دولت اسرائیل درباره مفهوم دیاسپورا پدید آمده است، می‌تواند در همه کاربردهای مدرن غیریهودی این مفهوم به‌شکلی بغرنجی تکثیر شود. ساخت مفهوم مدرن دیاسپورا مستلزم سکولار کردن مفهوم «خانه»، یعنی خارج کردن آن از ظرف یهودی-عرفانی‌اش است. دیاسپورای ایرانی تجسد بحرانی است که با حلول ناخودآگاه مفهوم تبعید یهودی در نوستالژی خانه ایرانی ایجاد شده است. پرستو فروهر در مناظره‌ای در رسانه اشپگل می‌گوید: «آلمان برای ربع قرن خانه من بود، اما [پس از جمله «کار کثیف» مرتس] ناگهان دنیای من به لرزه درآمده است.» فروهر می‌پرسد: «او و ایرانیان در تبعید دیگر چطور می‌توانند خود را متعلق به اینجا بدانند؟»^{۱۱} این پرسشی است که احتمالاً بسیاری از ایرانیان ساکن آلمان در روز ۱۷ ژوئن از خود پرسیده‌اند. مخاطب تیزبین فروهر فوراً پاسخی برای این سؤال پیدا می‌کند و در واکنش به مجری برنامه در توییت‌ر عکسی از داریوش فروهر و بقیه اعضای کابینه بازرگان در کنار یاسر عرفات منتشر می‌کند و می‌نویسد: «هنرمند شما یک ضدیهودی‌زاده است که در چنین خانواده‌ای آموزش دیده است.» کسی درباره سرنوشت آن خانواده نمی‌پرسد، زیرا جنگ واژه‌ها را از حافظه‌شان تهی کرده است. کلماتی که فروهر به کار می‌برد -خانه، تبعید و تعلق- دیگر به کار نمی‌آیند: خانه چیست؟ تبعید از کجاست، و تعلق به کجاست؟ بعد از جنگ، پرسش‌هایی که قرار بود معنای «ما»ی بیرون مرز را روشنتر کنند، دیگر پاسخی ندارند؛ نه خانه، نه تبعیدگاه.

۴.

در هسته تجربه تبعید-هجرت یک تضاد بنیادین وجود دارد: پرسش عرفان یهودی این است که «خانه کجاست؟»، اما پرسش عرفان ایرانی-اسلامی این است که «خانه دوست کجاست؟». ایران زمین مقدس نیست، آن سرزمین موعودی نیست که از آن «تبعید» شده‌ایم و نجات آخرالزمانی در بازگشت به آن باشد. عرفان ایرانی-اسلامی، ادراکی خطی از مکان (زمین) دارد و تصویری از انسان ارائه می‌کند که پیوسته در حال هجرت و عبور از مرزهاست و سرانجام با گذر از کوه کیهانی-رستگاری‌شناسانه قاف نجات پیدا می‌کند. در تجربه هجرت، گسستی میان خویشتن و خانه وجود ندارد. خانه و خود همواره درهم‌آمیخته‌اند و رفتن از زمینی به زمین دیگر نمی‌تواند خود را از خانه تهی کند. فرجام‌شناسی زرتشتی-شیعی نظریه‌ای نه درباره نجات «در تاریخ»، بلکه درباره نجات «از تاریخ»، نه درباره «زمین»، بلکه درباره «زمان» است. ما در حافظه و فرهنگ‌مان نظریه‌ای درباره تبعید و بازگشت نداریم که معنای مشخصی برای وجود جمعی بیرون مرزها تعیین کند. شرقی سرگشته در برابر سنت خویش و ناتوان از درک نسبت خود با زمین، به جعل روایت تبعید خود دست می‌زند، اما او نمی‌تواند تناقض مفهوم یهودی تبعید را تحمل کند. تقلید ناخواسته از الگوی یهودی تبعید، ایرانیان پراکنده در غرب را در میانه «سرزمینی که مقدس نیست» و «نجاتی که در بازگشت جغرافیایی نیست» گرفتار کرده است. تنها یک دال تهی از مفهوم تبعید -اسطوره سرزمین گمشده- باقی مانده که نقطه کانونی ارجاع خود را انکار می‌کند، زیرا «آن سرزمین آلوده شده

^{۱۱} مناظره را از اینجا ببینید: <https://youtu.be/BSupL•reNKc?feature=shared>

است؛ آنجا باید ویران شود تا او بتواند در بیرون، وجود معناداری داشته باشد. جنگ است که می‌تواند این تناقض را افشا کند.